



شباهت اسرائیل به روزهای پایانی شوروی

دو دهه پیش، الکسی یورچاک، انسان‌شناس روسی-آمریکایی اصطلاح «فراعادی‌سازی» را برای توصیف واقعیت پوچ و سورئال اتحاد جماهیر شوروی در دو دهه پایانی خود ابداع کرد. در آن زمان، هم شهروندان و هم مقامات می‌دانستند که سیستم شوروی ناکارآمد است و دیگر بازتابی از واقعیت نیست. با این حال همه به کار خود ادامه دادند، انگار که هیچ مشکلی وجود ندارد. کمتر کسی می‌توانست تصور کند که دیوار برلین فرو بریزد یا اینکه اتحاد جماهیر شوروی قدرتمند به ۱۵ کشور مستقل تجزیه شود و در دهه ۹۰ میلادی روسیه برای واردات گندم به آمریکا متکی شود. با نگاهی به گذشته به‌راحتی می‌توان بخش‌های شکننده آن سیستم را شناسایی کرد و فهمید - آنچه که یورچاک به‌عنوان عادی‌سازی بیش از حد توصیف کرد- چقدر سورئال و ناپایدار بوده است. حالا این را در نظر بگیرید: ارتش اسرائیل اخیراً ۱۵ پزشک و امدادگر را در غزه اعدام کرده است و پس از آنکه دوربینی این لحظه را ثبت کرد که روایت رسمی ارتش اسرائیل را رد می‌کند، سوال‌هایی برای جهان ایجاد شده است. با این حال در اسرائیل، این ماجرا نتوانست موجی ایجاد کند. هیچ‌گونه دادخواهی عمومی، هیچ نوعی از درون‌نگری اخلاقی رخ نداده؛ به‌جز از سوی خانواده‌های گروگان‌ها بدون اشاره‌ای به رنج فاجعه‌باری که به‌نام آنها بر دو میلیون فلسطینی در غزه تحمیل می‌شود. همین واقعیت که امدادگران به‌شیوه‌ای که یادآور فیلم‌های ژانر دیستوبیایی (ویران‌شهری) است، بدون هیچ توجیهی اعدام شدند، درحالی‌که جامعه اسرائیل طوری رفتار می‌کند که انگار در سیاره دیگری اتفاق افتاده، حیرت‌انگیز است. حتی یک سیاستمدار اسرائیلی هم از این حادثه انتقاد نکرد یا سوالی نپرسید. در بحبوحه این جنون، به‌نظر می‌رسد جامعه اسرائیل در وضعیت ناهم‌انگهی شناختی قرار دارد و از واقعیت جدا شده است. اواخر سال گذشته، شاخه اسرائیلی سازمان عفو بین‌الملل از پذیرش گزارش خود سازمان درباره نسل‌کشی در غزه خودداری کرد. این امر به‌رغم اینکه عفو بین‌الملل اسرائیل که متعاقباً از سوی سازمان بین‌المللی به‌حالت تعلیق درآمد، بیشترین مواجهه مستقیم را با وحشت در غزه و گفتمان عمومی که آنها را مشروعیت می‌بخشد، دارد. جنگ اسرائیل باعث کشته‌شدن بیش از ۵۰ هزار و ۸۰۰ نفر در غزه شده و قحطی گسترده‌ای را به‌بار آورده است. پذیرش بیش از حد عادی این خشونت از سوی جامعه اسرائیل در حالی صورت می‌گیرد که این کشور بیشتر از قبل در پوچی فرو می‌رود و نخست‌وزیر آن تمام نهادهای دولتی را منحل می‌کند، بنیامین نتانیاهو در سفر اخیر به مجارستان، دکترای افتخاری خود را از «دانشگاه خدمات عمومی» دریافت کرد. ظاهراً، سازماندهی یک نسل‌کشی و تحت تعقیب بودن از سوی دیوان کیفری بین‌المللی، کسی را برای دریافت افتخارات دانشگاهی واجد شرایط می‌کند. شگفت‌آورتر از آن، نتانیاهو درحالی‌که در نهادی به‌منظور آموزش خادمان دولت قرار داشت، به خود خدمات دولتی حمله کرد که یادآور هشدارهای پدرش درباره قدرت «دولت در سایه» است. باور عمومی بر این است که اصالت این عبارت حدوداً به دهه ۹۰ میلادی برمی‌گردد که برای توصیف شبکه‌های مخفی ژنرال‌ها و بوروکرات‌های عالی‌رتبه‌ای بود که فراتر از نظارت دیپلماتیک عمل می‌کردند. با این حال نتانیاهو به‌خوبی می‌داند که اسرائیل «دولت در سایه» ندارد چون به آن نیازی ندارد. برای این منظور سه‌تا از نهادهای مهم اسرائیل را در نظر بگیرید: ارتش، پلیس و دیوان عالی. ارتش اسرائیل دستخوش تحولاتی شده و تعداد زیادی از فرماندهان آن پس از شکست‌های هفتم اکتبر ۲۰۲۳ یا استعفا داده‌اند یا برکنار شده‌اند. خدمات پلیس تحت نفوذ ایتمار بن‌گویبر، وزیر امنیت ملی راست افراطی قرار گرفته و شین‌بت در حال بررسی ادعای «نفوذ کاهانیست‌ها» است. دیوان عالی کشور، اغلب متهم است که اهداف لیبرال‌ها یا چپ‌گرایان را ترویج می‌کند و در واقع بیشتر نگران محافظت از اسرائیل در سطح بین‌المللی است. این همان دادگاهی است که تصرف زمین‌های شهرک‌نشینان در کرانه باختری اشغالی را مشروعیت می‌بخشد. در اسرائیل اوضاع اصلاً عادی نیست. این ایده که این آشفتگی می‌تواند تاابد ادامه پیدا کند نته‌تها پوچ بلکه خطرناک نیز هست. ماجراجویی‌های منطقه‌ای نتانیاهو نته‌تها خاورمیانه را بی‌ثبات می‌کند، بلکه باعث فروپاشی جامعه اسرائیل می‌شود.



استفان والت

نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل

حملات گسترده اسرائیل به ایران آخرین دور از کمپین حذف یا تضعیف تک تک مخالفان منطقه‌ای است. پس از حمله حماس در اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل کمپین وحشیانه‌ای را برای نابودی مردم فلسطین به‌عنوان یک نیروی سیاسی معنادار آغاز کرد؛ تلاشی که از سوی سازمان‌های حقوق بشری و عده‌ای از کارشناسان دانشگاهی نسل‌کشی توصیف شده است. اسرائیل با حملات هوایی خود در لبنان رهبری حزب‌الله را هدف قرار داد و در تلفن‌های همراه و سایر ابزارهای ارتباطی بمب گذاشت. در یمن به‌حوثی‌ها حمله کرد، سوریه پس‌اسد را بمباران کرد تا انبارهای سلاح را از بین ببرد و از نفوذ سیاسی نیروهایی که آنها را خطرناک می‌داند نیز جلوگیری کند.

حملات اخیر به ایران هدفش بیش از آسیب رساندن یا نابودی زیرساخت‌های هسته‌ای این کشور است. کمترین خواسته، پایان مذاکرات هسته‌ای، فلج کردن توانایی ایران برای پاسخ به حملات اسرائیل با ترور رهبران، مقامات نظامی ارشد، دیپلمات‌ها و دانشمندان و در صورت امکان افزایش مشارکت ایالات متحده در جنگ است. بیشترین خواسته، امید به تضعیف رژیم ایران تا فروپاشی است. باوجود آنکه برخی از این اقدامات دست‌کم تا حدی موفقیت‌آمیز بوده‌اند-حداقل در کوتاه‌مدت- آیا باید اسرائیل را هژمون منطقه‌ای دانست؟ اگر تعریف چنین دولتی این باشد که «تنها قدرت بزرگ در یک منطقه خاص» به‌گونه‌ای که «در یک آزمون تمام‌عیار قدرت نظامی، هیچ کشور دیگری (یا مجموعه‌ای از کشورها)» نمی‌توانند دفاع جدی از خود نشان دهند، آیا امر اسرائیل را برای تبدیل به یک هژمونی واجد شرایط می‌کند؟ اگر بله، آیا باید انتظار داشته باشیم همسایگان آن نیز مانند دیگران در مواجهه با آن همانند یک هژمون عمل کنند: «قدرت برتر آن را بره‌سمیت بشناسند و در مورد مسائلی که برای هژمون اهمیت بسیاری دارد، تصمیم‌گیری را بر عهده آن بگذارند؟» در نگاه اول، این احتمال بعید به‌نظر می‌رسد.

چگونه اسرائیل با کمتر از ۱۰ میلیون نفر جمعیت (که فقط حدود ۷۵درصد آنها یهودی هستند) می‌تواند در منطقه‌ای وسیع که جمعیتی چندصد میلیون نفری دارد و اکثریت آن را عرب‌های مسلمان و بیش از ۹۰ میلیون نفر ایرانی تشکیل می‌دهند به‌دنبال سلطه باشد؟ با این حال زمانی که تصور کنید اسرائیل مزیت‌های بسیاری در برابر همسایگان خود دارد، این ایده محتمل‌تر به‌نظر می‌رسد. شهروندان آن تحصیل‌کرده‌تر و به‌شدت وطن‌پرست‌اند و نسبت به هم‌تایان عرب خود معمولاً از هدایت رهبران کارآمدتری برخوردار بوده‌اند. اسرائیل از حمایت سخاوتمندانه و مداوم دیاسپورای بانفوذ سیاسی (مهاجران اسرائیلی در کشورهای دیگر) و ثروتمند برخوردار است و در گذشته نیز کمک‌های باارزشی را از سوی قدرت‌های بزرگی مثل بریتانیا و فرانسه دریافت کرده است. بیشتر رقبای عرب اسرائیل با اشکال مختلفی از اختلافات، آشوب‌ها یا کودتاهای داخلی روبه‌رو شده‌اند و رقابت‌های بین اعراب شکافی را میان آنها ایجاد کرده است. علاوه بر آن، از آنجایی که قدرت مدرن نظامی به‌جای تکیه بر کمیت بر برتری در فناوری، آموزش و فرماندهی ماهرانه بستگی دارد، ارتش اسرائیل همیشه توانمندتر از نیروهایی بوده که با آنها مبارزه کرده است. این مزیت با افزایش وابستگی جنگ‌ها به تسلیحات گران قیمت و بسیار پیشرفته، افزایش یافته است. اگر چه حزب‌الله و حماس هر دو در طول زمان توانمندتر شدند، اما هیچ‌کدام هیچ‌وقت نتوانستند موجودیت

گروه بین‌الملل: ادعای هژمونی بودن یا نبودن اسرائیل بحث و

جدلی را میان موافقان و مخالفان آن راه انداخته است. در ۱۴ آوریل آرون دیوید میلر، تحلیل‌گر و مذاکره‌کننده سابق وزارت خارجه آمریکا در امور خاورمیانه و عضو ارشد بنیاد کارنگی و استیون سایمون که سمت‌های ارشدی را در وزارت خار چه و شورای امنیت ملی آمریکا داشته، در یادداشتی در نیویورک‌تایمز نوشتند که آمریکا حالا باید روی اسرائیل به‌عنوان یک هژمون حساب باز کند. آنها در این یادداشت می‌نویسند: «پاسخ اسرائیل به حملات حماس در هفتم اکتبر ۲۰۲۳ اساساً توازن قدرت در خاورمیانه را به‌گونه‌ای تغییر داده که از زمان جنگ اسرائیل و اعراب در سال ۱۹۴۷ دیده نشده. الان زمان آن رسیده که اسرائیل را به‌عنوان هژمون منطقه به‌رسمیت بشناسیم.» آنها در این یادداشت اشاره می‌کنند که اسرائیلی‌ها با پشتوانه ایالات متحده، شرکای عربی و کشورهای کلیدی حاشیه خلیج‌فارس توانسته‌اند حلقه اپوزیسیون حماس -حزب‌الله را بشکنند، در خاک سوریه به اشغال اراضی بیشتری بپردازد، کنترل مناطقی از لبنان درست در شمال مرز خود را به‌دست بگیرند و از تاکتیک‌های تهاجمی خود در کرانه باختری استفاده کنند.

استدلال میلر و سایمون مبتنی بر سلسله حملات نظامی گسترده

اسرائیل نمی‌تواند

تلاش‌های تل‌آویو برای تسلط مند

واقعی منطقه‌ای بدانیم.

اول، یک هژمون منطقه‌ای از همسایگان خود آنقدر قدرتمندتر است که دیگر با هیچ نوع تهدید امنیتی قابل‌توجهی از سوی آنها روبه‌رو نیست و حتی نباید نگران باشد که یک رقیب واقعی می‌تواند به‌زودی ظهور کند. این همان جایگاهی است که ایالات متحده توانست در آغاز قرن بیستم به‌دست آورد: دیگر قدرت‌های بزرگ از نیمکره غربی عقب‌نشینی کردند و هیچ کشوری یا مجموعه‌ای از چند کشور در منطقه نمی‌توانستند به ترکیب قدرت اقتصادی و پتانسیل نظامی آمریکا نزدیک شوند.

به استثنای بحران موشکی کوتاه‌مدت کوبا-که در آن یک قدرت خارجی (اتحاد جماهیر شوروی) موشک‌های مجهز به سلاح‌های هسته‌ای را به این سوی نیمکره می‌فرستاد- ایالات متحده از اواخر قرن نوزدهم با یک چالش قابل توجه نظامی در داخل این نیمکره روبه‌رو



هژمونی نیازمند مشروعیت

اقدامات نظامی اسرائیل در منطقه

نتانیاهو را برای دادن امتیاز تحت فشار قرار دهند. این موضوع خود را در سفر نتانیاهو به واشنگتن نشان داد که ترامپ هنوز آمادگی لازم را برای این تلاش ندارد.

به‌گفته میلر و سایمون، نخست‌وزیر اسرائیل و ائتلاف راست افراطی او تمایلی به توافق ندارند، به‌ویژه با توجه به اینکه دولت ترامپ محدودیت‌های کمی بر اقدامات نظامی اسرائیل در غزه، کرانه باختری، لبنان یا سوریه اعمال کرده است. نتانیاهو در داخل اسرائیل با اتهامات مختلفی روبه‌روست که تنها با ماندن در سمت خود می‌تواند از آنها فرار کند. «او قصد ندارد قدرت خود را به خطر بیندازد.» این بدان معنی است که در داخل اسرائیل فشار قابل توجهی برای تغییر مسیر وجود ندارد. حمله مجدد اسرائیل پس از پایان آتش‌بس نتوانست احزاب چپ سیاسی را تحریک کند با اینکه اسرائیلی‌ها

اسرائیل در سراسر منطقه است که قابلیت‌های گروه‌هایی که دشمنان خود می‌خواند، مثل حزب‌الله را از بین برده و با تصرف بخش‌هایی از جنوب سوریه (و فراموش نکنیم یک نسل‌کشی در غزه) قوانین درگیری در منطقه را از نو ترسیم کرده است. این استدلال حتی به‌خودی خود متزلزل است: اسرائیل همچنان به‌شدت به حمایت نظامی و تسلیحاتی ایالات متحده وابسته است؛ امری که هیچ بخشی از آن هژمونیک نیست و حتی با کمک‌های نظامی ایالات متحده هنوز نتوانسته با محاصره دریایی مداوم و حملات موشکی گاه به گاه حوثی‌های یمن مقابله کند.

میلر و سایمون ادعا می‌کنند که «شکل هژمونی اسرائیل باعث ایجاد ثبات موقت شده است.» با ادامه حملات حماس، حوثی‌ها و دیگران و از آنجایی که تمام گروگان‌های اسرائیلی از غزه آزاد نشده‌اند هیچ ثباتی وجود ندارد.

دولت ترامپ با فرض اینکه همچنان صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها را اولویت اصلی خود می‌داند اما برای اینکه بتواند اسرائیل را متقاعد کند تا سلطه جدید نظامی خود را به توافق‌های سیاسی پایدار با همسایگان عرب و فلسطینی خود تبدیل کند، کار بسیار دشواری خواهد بود. ترامپ و تیم او باید تلاش کنند تا بنیامین